



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

محمد باقر مدرس بستان آبادی

خانہ مادیوں کی

در شرح حال

چہار دہ معصوم غریب السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خانه‌های مأذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام قسمت مربوط به امام سجاد علیه‌السلام

نویسنده:

محمد باقر مدرس بستان آبادی

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	خانه‌های مأذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام قسمت مربوط به امام سجاد علیه‌السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	امام علی بن الحسین، زین العابدین
۸	کنیه و القاب امام
۸	عبور از بحران
۹	مختار و اصحاب او از محمد حنفیه دستور می‌گیرند
۹	هفت هزار خونخواه بر هفتاد هزار غالب شدند
۱۰	سر عیبالله در خانه‌ی امام سجاد علیه‌السلام
۱۰	مدح مختار از امام سجاد علیه‌السلام
۱۰	مدح مختار از امام صادق
۱۱	امام سجاد علیه‌السلام سیاست بی‌طرفی را رعایت می‌کرد
۱۱	امام سجاد علیه‌السلام در عصر خفقان زندگی می‌کرد
۱۲	نقش سازنده‌ی دعا در تربیت و تقوا
۱۲	تمایل مختار به محمد حنفیه و تاکتیک و سیاست
۱۳	تجاهل هشام و اشعار فرزندق
۱۴	امام سجاد علیه‌السلام و محمد حنفیه و شهادت دادن حجرالاسود
۱۴	بنای مسجدالحرام به دست امام سجاد در زمان حجاج
۱۵	محمد حنفیه، ابوخالد کابلی را به امام سجاد راهنمایی کرد
۱۵	سکوت امام سجاد در فتنه‌ی عبدالله بن زبیر
۱۶	زهد و سخای امام سجاد
۱۶	حسن بصری پای امام را بوسید
۱۷	تنگی معاش امام سجاد علیه‌السلام و طلب قرض و گفتاری عجیب

- گذشت او از استاندار معزول مدینه ۱۷
- گذشت او از حجاج بن یوسف ۱۷
- دو قرص نان چه برکتی داشت ۱۸
- دعاهای امام سجاد علیه السلام ۱۹
- عظمت زید از زبان امام سجاد علیه السلام ۱۹
- استسقای امام سجاد علیه السلام و غلام سیاه او ۲۰
- معجزات امام سجاد علیه السلام ۲۱
- شهادت امام سجاد علیه السلام ۲۱
- فرزندان امام سجاد علیه السلام ۲۱
- پاورقی ۲۱
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۵

خانه‌های مآذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام قسمت مربوط به امام سجاد علیه‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مدرس بستان‌آبادی، محمد باقر، ۱۳۰۷-

عنوان و نام پدیدآور: خانه‌های مآذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام / تالیف محمدباقر مدرس بستان‌آبادی.

مشخصات نشر: تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: بیست، ۵۴۵ص.

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال؛ ۸۰۰۰۰ ریال: چاپ سوم ۹-۸۰-۷۱۲۶-۹۶۴-۹۷۸:

یادداشت: چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۹۰.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

موضوع: ائمه اثناعشر -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین‌الملل

رده بندی کنگره: BP۳۶/م۳۵۷ خ ۲ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۲۷۴۹

امام علی بن الحسین، زین العابدین

نام آن حضرت علی و به گفته‌ی شیخ مفید، علی اکبر است. نام پدر: حسین بن علی (ع) نام مادر: علیا مخدره شهربانو دختر یزدگرد بن شهربار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان. برخی به جای شهربانو، شاه زنان گفته‌اند؛ چنان که شیخ حر عاملی در قصیده‌ی خود چنین آورده: و امه ذات‌العلی و المجد شاه زنان بنت یزدجرد علامه مجلسی در جلاء‌العیون گوید: عبدالله عالم، فرماندهی لشکر عثمان [۱] چون خراسان را فتح کرد، از یزدگرد، پادشاه عجم دو دختر را اسیر گرفت و به مدینه آورد. با تولد علی بن حسین (ع) مادرش از دنیا رفت. سپس یکی از کنیزان امام حسین او را نگهداری کرد. در روز ولادت امام زین العابدین و ماه ولادت و همچنین در سال آن، گفت و گو و اختلاف فراوان است. شیخ طوسی در مصباح گفته که تاریخ ولادت آن حضرت پانزدهم جمادی الاول سال ۳۸ است و مفید - علیه‌الرحمه - در ارشاد (صفحه‌ی ۲۳۷) نیز همین سال را ذکر کرده و نام مادرش را شاه زنان بنت یزدگرد بن شهربار بن کسرا گفته و اضافه کرده: گفته شده مادرش شهربانوست. محمد بن یعقوب کلینی می‌گوید: ولد علی بن الحسین فی سنه ثمان و ثلاثین و قبض فی سنه خمس و تسعین و له سبع و خمسون سنه؛ علی بن حسین در سال ۳۸ هجری متولد شد و در سال ۹۵ وفات کرد و در هنگام وفات ۵۷ سال داشت. می‌گوید: مادر او سلامه دختر یزدگرد شهربار پسر خسرو پرویز بود و یزدگرد نیز آخرین پادشاه فارس بود. [۲] او هم به روز و ماه ولادت اشاره نکرده است. محدث قمی، مرحوم حاج شیخ عباس قمی، پانزدهم جمادی الاولی سال ۳۶، یا پنجم جمادی الاول سال ۳۸ را تاریخ ولادت امام سجاد (ع) دانسته و این دو قول را مشهورترین اقوال می‌داند و پانزدهم جمادی الثانی و نهم شعبان هم گفته شده است. [صفحه ۱۵۴] شهادت این بزرگوار در روز ۱۲ یا ۲۲ محرم سال

۹۵ است؛ زمانی که هشام بن عبدالملک در زمان خلافت ولید بن عبدالملک آن حضرت را مسموم کرد. شیخ طوسی در مصباح، روز بیست و پنجم محرم الحرام سال ۹۵ را گفته است. مدت عمر شریفش پنجاه و هفت سال است، بر مبنای اینکه ولادت آن حضرت در سال ۳۸ بوده، و پنجاه و نه سال است اگر ولادت او در سال ۳۶ باشد. مدت امامت حضرت نیز بر مبنای اینکه شهادت پدرش در سال ۶۱ بوده ۳۴ سال است. حاکمان عصر آن حضرت عبارتند از: بقیه‌ی حکومت یزید، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک. مدفن حضرت قبرستان بقیع مجاور قبر عمویش امام حسن مجتبی است و پسرش امام محمد باقر و نوه‌اش امام صادق کنار آن حضرت دفن شده‌اند. اولاد حضرت سجاد (ع): شیخ مفید در ارشاد، نام یازده پسر و چهار دختر را بدین شرح آورده: ۱- محمد باقر (ع) که مادرش دختر امام مجتبی است ۲- عبدالله ۳- حسن ۴- حسین ۵- زید ۶- عمر ۷- حسین اصغر ۸- عبدالرحمان ۹- سلیمان ۱۰- علی ۱۱- خدیجه ۱۲- محمد اصغر ۱۳- فاطمه ۱۴- علییه ۱۵- ام کلثوم همه‌ی دختران از کنیزان حضرت بوده‌اند.

کنیه و القاب امام

مشهورترین کنیه‌ی او ابو محمد و ابوالحسن و القاب مشهور او زین‌العابدین و سیدالساجدین و سجاد و ذوالثفتان است. امام سجاد (ع) بسیار عبادت و سجده می‌کرد و هر نعمتی را یاد می‌کرد. در هر مورد رفع بلا و ناگواری نیز به سجده می‌افتاد و هر گاه بین دو کس را اصلاح می‌نمود سجده می‌کرد. آثار سجود بر تمامی مواضع هفتگانه‌ی آن حضرت ظاهر بود و به همین دلیل به حضرت ذوالثفتان می‌گفتند. علی بن عیسی فخرالدین گوید: ملقب شدن آن حضرت به زین‌العابدین به سبب آن است که شبی در محراب عبادت به تهجد ایستاده بود و ابلیس به صورت مار عظیمی ظاهر شد تا حواس او را از عبادت منحرف سازد و حضرت به او توجهی نکرد تا آنکه انگشت پای او را گزید و حضرت احساس درد کرد. باز حضرت متوجه او نشد. پس از فراغت از نماز دانست او شیطان است و او را لعن کرد و زد و فرمود: دور شو ای ملعون! باز مشغول عبادت خود شد و در این هنگام صدای هاتفی شنیده شد که سه مرتبه او را ندا کرد: انت زین‌العابدین. این لقب بین مردم شهرت یافت. [۳]. [صفحه ۱۵۵] شیخ بزرگوار ما صدوق - علیه‌الرحمه - از امام باقر (ع) روایت کرده که امام فرمود: پدرم علی بن حسین (ع) مانند جدش علی در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می‌گزارد و از برای پدرم پانصد نخل خرما بود که در کنار هر درختی دو رکعت نماز می‌خواند. ولی هنگامی که به نماز می‌ایستاد رنگ مبارکش می‌پرید و مانند بندگان ذلیل، حالت رعب و وحشت در او پیدا می‌شد و اعضای بدنش می‌لرزید. هر نمازی را که شروع می‌کرد گویا نماز وداع و آخرین نماز اوست. [۴].

عبور از بحران

امام سجاد پس از شهادت پدرش در شرایطی بسیار سخت به سر می‌برد و لازم می‌دید خود را از صحنه‌ی غوغا و اجتماع کنار بکشد و از این جهت بود که پس از واقعه‌ی کربلا- در قیام تواین نخستین جمعیت خونخواه امام حسن (ع) به رهبری سلیمان بن سرد خزاعی شرکت نکرد. آنها هم برای حفظ خون امام از ذکر نام امام سجاد به عنوان امام خودداری می‌نمودند، ولی در عین حال در طول مبارزات خود اشارتی مبهم به امامت امام سجاد می‌کردند. به طوری که عبدالله بن احمر (از تواین) در اشعاری، اتکای خودشان را به کسی به عنوان منادی معروف همه است، منتسب کرده که آن روز با کسی جز امام سجاد تطبیق نمی‌کرد. زیرا محمد حنفیه تا سه سال بعد به عنوان امام نام برده نمی‌شد. [۵] قیام تواین در اول ربیع الثانی سال ۶۵ با چهار هزار نیرو بود. ریشه‌ی این قیام، پس از وقایع کربلا جوانه زده بود و در خفا بود و پس از مرگ یزید آشکارا سر برآورد. همچنین امام سجاد (ع) در قیام مختار هم بسیار محتاطانه عمل می‌کرد و دستور صریح نمی‌داد به طوری که جمعی از اهل کوفه به سرپرستی عبدالرحمان پسر شریح از

طایفه‌ی سیام - که مرد بسیار محترمی بود - برای کسب تکلیف به مدینه آمدند و جمعی به نام‌های سعید بن منفذ نوری و شعر بن ابی شعر حنفی و اسود بن جراد کندی و قدامه بن مالک جشمی او را همراهی می‌کردند، به مدینه آمدند. نتوانستند نزد امام بروند و به حضور محمد حنفیه رفتند. ابتدا محمد حنفیه از حال مردم کوفه جو یا شد و آنها توضیح دادند. [صفحه ۱۵۶]

مختار و اصحاب او از محمد حنفیه دستور می‌گیرند

اسود بن جراد گوید: به محمد حنفیه گفتم: برای مطلبی بسیار سری نزد شما آمده‌ایم. گفت: کمی صبر کنید سپس به یک سو رفت و ما را پیش خود خواند و سخن عبدالرحمان آغاز شد. پس از ثنا و توصیف آل محمد و ابراز تأثر از شهادت حسین، گفت: مختار پیش ما آمده ادعا می‌کند از جانب شما مأمور است و ما را به کتاب خدا و سنت پیامبر و خونخواهی اهل بیت و دفاع از ضعیفان دعوت کرده. ما به این شرایط با وی بیعت کرده‌ایم و برای اطمینان کامل پیش تو آمده‌ایم. اگر دستور می‌دهید از او پیروی کنیم والا از او دوری جویم. بقیه‌ی اعضا هم در این زمینه سخن گفتند. محمد حنفیه در پاسخ گفت: آنچه در فضیلت ما اهل بیت درک کرده‌اید توفیق خداست اما مصیبت حسین برای همه دایه‌ای بزرگ است و کاری است که شده و کان امرالله قدرا مقدورا» (احزاب / ۳۷). اما درباره‌ی دعوت مختار باید بگوییم که از مخلوق خدا هر کس انتقام ما را از دشمنان ما بگیرد. ما او را دوست داریم و برای خود و شما از خدا آمرزش می‌طلبیم. علامه مجلسی از ابن نما [۶] نقل می‌کند که محمد حنفیه پس از بیانات فوق به آن جماعت گفت: برخیزید و به خدمت امام من و امام شما علی بن حسین - علیهماالسلام - بروید. هنگامی که خدمت حضرت سجاد رسیدند، محمد حنفیه مطلب هیئت اعزامی را به امام سجاد توضیح داد و امام فرمود: ای عمو! اگر یک برده‌ی زنگی به دوستی ما قیام کند بر مسلمانان واجب است او را یاری کنند. من شما را بر این گماشته‌ام. هر چه صلاح می‌دانید انجام دهید. [۷]. علی (ع) در اخبار غیبیه‌ی خود از قیام مختار سخن گفته بود. سیقتل ولدی الحسین و سیخرج غلام من ثقیف و یقتل من الذین ظلموا ثلاثاً مائة و ثلاث و ثمانین الف رجل؛ زود باشد که پسم حسین را به ظلم و ستم می‌کشند و چندی نگذرد که پسری از ثقیف (مختار ۳۸۳۰۰۰ نفر از آنهایی را که به او ظلم کرده‌اند به قتل می‌رساند. [۸]. امام حسین نیز در روز عاشورا از بلیه و انتقام مختار خبر داده بوده: و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم كأساً مصبره و لا یدع فیهم احدا الا قتله بقتله و ضربه بضره ینتقم لی و لأولیائی و اهل بیتی و اشیاعی منهم فانهم غرونا و کذبونا و خذلو؛ پروردگارا جوان ثقیفی (مختار) را بر آنها مسلط گردان تا شربت تلخ و ناگوار انتقام به کام آنها فرو ریزد و همه‌ی آنها را به سبب جنایتشان به خاک و خون مذلت بکشد و انتقام من و دوستانم و اهل بیتم را از آنها باز ستاند؛ زیرا آنها ما را فریب دادند و حق ما را انکار کردند و ما را یاری نمودند. [۹]. [صفحه ۱۵۷]

هفت هزار خونخواه بر هفتاد هزار غالب شدند

مختار با هفت هزار جنگاور به مقابله‌ی شامیانی می‌رود که به گفته‌ی حمدالله مستوفی هفتاد هزار بودند. [۱۰] ابراهیم بن اشتر که فرماندهی لشکر بود چنان عاشقانه وارد عمل شد که هفتاد هزار را شکست داد و سر عبیدالله بن زیاد و حصین بن نمیر و سرهای سایر فرماندهان را از تن جدا کرده و برای مختار فرستادند. همین که مختار سرهای بریده را دید شکر خدا به جا آورد و کفش خود را برداشت و چند دفعه به سر و صورت عبیدالله زد و سپس به غلام خود گفت: این کفش را بشوی. میثم تمار یار مخلص علی (ع) این مطلب را سال‌های قبل برای مختار پیش‌گویی کرده بود و این موقعی بود که هر دو در زندان عبیدالله بودند. میثم گفت: بالاخره تو از زندان آزاد می‌شوی و انتقام خون حسین را می‌گیری و این ستمگر که ما در زندان او هستیم کشته می‌شود و تو صورت و پیشانی او را زیر پا قرار می‌دهی.

سر عبيدالله در خانه‌ی امام سجاد علیه السلام

مختار سرعيا سر عبيدالله بن زياد را به مدينه، نزد علي بن حسين فرستاد و به قاصد دستور داد پشت در خانه‌ی علي منتظر باش و هر وقت درهای خانه‌اش برای اطعام مردم باز شد و مردم سر سفره نشستند وارد شو و خبر را منتشر کن. قاصد همین کرد و با صدای بلند گفت: ای مردم! این سر عبيدالله است. می‌گویند زنی و مردی از آل هاشم نماند که شیونشان به آسمان بلند نشود و چون امام سجاد (ع) سر عبيدالله را دید به سجده افتاد و خدا را سپاس گفت و مختار را دعا کرد و گفت: این عهده‌ی بود بین من و خدا. وقتی ما را در داخل دارالاماره‌ی این ملعون کردند مشغول غذا خوردن بود و سر پدرم را در مقابل خود قرار داده بود. عرض کردم: خدایا! مرگ مرا نرسان تا سر بریده‌ی او را در جلو خود ببینم. در نقل دیگر است که امام (ع) تا آن روز خندان و خوشحال دیده نشده بود. در آن روز فرمود تا میوه بیاورند و به زنان آل هشام دستور داد موهای خود را شانه زنند و سرشان را رنگ کنند. [۱۱] در نقل دیگر است که فرمود: به آل هاشم بگویند اجاق‌های خود را روشن کنند و غذای گرم بپزند.

مدح مختار از امام سجاد علیه السلام

عمر بن علی (ع) روایت می‌کند: هنگامی که سر عبيدالله و عمر بن سعد را آوردند، امام سجاد (ع) به سجده افتاد و گفت: فخر ساجدا و قال الحمد لله الذی ادرک ثاری من اعدائی و جزى الله [صفحه ۱۵۸] المختار خيرا؛ حمد و ثنا خدای را که انتقام خون مرا از دشمنانم گرفت. خدا به مختار جزای خیر دهد!

مدح مختار از امام صادق

سدیر گوید: امام باقر (ع) می‌فرماید: لا تسبوا المختار فانه قتل قتلنا و طلب ثارنا و زوج اراملنا و قسم فينا المال على العسرة؛ مختار را بد نگویند! زیرا او انتقام ما را از قاتلان ما گرفت و آنان را به کیفر رسانید و بیوه‌های ما را شوهر داد و در زمان تنگدستی به ما کمک کرد. [۱۲]. عبدالله بن شریک: روز عید قربان وارد خانه‌ی امام محمد باقر (ع) شدم. حضرت به چیزی تکیه داده بود و پیشکار خود را پیش سلمانی فرستاده بود. من رو به روی آن حضرت نشستم. ناگهان پیرمردی که اهل کوفه بود وارد شد و خواست دست آن حضرت را ببوسد. امام دست خود را کشید و نگذاشت بوسه زند. سپس فرمود: تو کیستی؟ گفت: من پسر مختار ثقفی هستم. نامم ابو محمد حکم است. امام همین که او را شناخت یک مرتبه دست او را گرفت و به سوی خود کشید و نزدیک خود آورد؛ به طوری که می‌خواست او را در آغوش بگیرد. سپس وی را پهلوی خود نشانید. (با اینکه امام قبلا حاضر نشده بود او دست امام را ببوسد). پسر مختار این لطف و رحمت را که دید احساس کرد به احترام پدرش بوده. گفت: ای پسر پیامبر! مردم درباره‌ی پدر من سخن‌های ناروا می‌گویند ولی به خدا سوگند حرف حق همان است که شما بفرمایید و می‌خواهم از شما بشنوم. امام فرمود: چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند مختار کذاب بوده. ولی شما هر چه بفرمایید قبول می‌کنیم. امام فرمود: سبحان الله! خبرنی ابی و الله ان مهر امی کان مما بعث به المختار او لم یبین دورنا و قتل قتلنا و طلب دماننا رحمه الله؛ سبحان الله! پدرم به من فرمود: به خدا قسم مهریه‌ی مادرم را (مادر امام باقر (ع) از اموالی که مختار فرستاده بود پرداخته است. مگر نه این است که خانه‌های ما را بنا کرد و قاتلان ما را کشت و انتقام ما را از دشمنان ما گرفت. خدا او را رحمت کند! به خدایم سوگند که پدرم به من خبر داد و فرمود: مختار پیوسته شب‌ها پیش فاطمه دختر علی (ع) می‌رفت و به آن حضرت خدمت می‌کرد و از فاطمه حدیث یاد می‌گرفت. خدا رحمت کند پدر تو را که حق ما را از همه کس گرفت و انتقام ما را از دشمنان ما کشید و قاتلان ما را از دم تیغ گذرانید. [۱۳]. گاهی امام به مقتضای زمان هدایای مختار را نمی‌پذیرفت و امتناع می‌کرد و گاهی از روی تقیه در ملاعام به مختار بد می‌گفت و

این روایات را آیت الله خویی بر تقیه حمل کرده. روایاتی که در ذم مختار وارد شده همه‌ی آنها را علامه خویی - قدس الله روحه - با اعتقاد به [صفحه ۱۵۹] تضعیف و ارسال و کذب و افتراء کرده و مختار را شیعه‌ی خالص دانسته. برای توضیح بیشتر رجوع شود به معجم الرجال (ج ۱۸، ص ۹۴ و به بعد) ذیل شرح حال مختار.

امام سجاد علیه السلام سیاست بی‌طرفی را رعایت می‌کرد

بعد از ورود اهل بیت به مدینه، حرکت و نهضت شیعه در عراق و حجاز نضج گرفت و بالاخره پای عموم شیعیان به آن کشیده شد. اما امام سجاد روش محتاطانه‌ای پیش گرفت. به همین سبب مروان بن حکم و پسرش عبدالملک احترام و محبت خاصی به امام نشان می‌دادند. [۱۴]. وقتی مردم مدینه بر ضد یزید قیام کردند امام سجاد مدینه را ترک کرد و در خارج شهر در ملک خود اقامت گزید و خود را از کشمکش‌های سیاسی رها کرد و موضع بی‌طرفی در پیش گرفت. در همان قیام، مروان حاکم مدینه بود؛ از ترس مردم به ناچار فرار کرد، از شهر خارج شد و همسر خود را پیش امام سجاد (ع) برد و حفاظت او را به ایشان واگذار کرد و امام سجاد (ع) بزرگواری خود را با قبول این مسئولیت به حد اعلا رسانید و توسط پسرش عبدالله تحت‌الحفظ او را به طائف رسانید. [۱۵]. لذا وقتی سپاه خونخوار یزید به مدینه یورش آوردند و با نهایت خشونت، انقلاب مدینه را در هم کوبیدند و شهر را مورد تاخت و تاز و غارت قرار دادند، امام سجاد در خارج مدینه بود و خود و خاندانش از هر گونه تعرض مصون ماندند. [۱۶]. همچنین امام از اجبار بیعت عمومی یزید که از همه‌ی اهل مدینه به اجبار بیعت می‌گرفت در امان ماند و فرستادگان یزید اعلان کردند که امام از چنین بیعتی معاف است. [۱۷]. امام سجاد در درگیری عبدالله بن زبیر با امویان نیز بی‌تفاوت ماند و موضعی مناسب در پیش گرفت و کوچک‌ترین بهانه‌ای به دست امویان و زبیریان نداد و بدین وسیله دوام زندگی شیعه را در طول تاریخ تضمین نمود و در این حرکت همیشه از تاکتیک و سپر تقیه استفاده می‌کرد و تقیه را واجب می‌دانست. می‌فرمود: تارک امر به معروف و نهی از منکر مانند کسی است که کتاب خدا را کنار بگذارد و به آن پشت کند، الا ان یتقی تقاه، مگر آنکه برای تقیه باشد. از او پرسیدند: تقیه چیست؟ فرمود: از خطر جبار ستمگر عنود بترسد که به او تندی کند و او را از بین ببرد. [۱۸]. [صفحه ۱۶۰]

امام سجاد علیه السلام در عصر خفقان زندگی می‌کرد

امام سجاد (ع) در شرایط بسیار سختی زندگی می‌کرد. در پاسخ مردی که حال امام و وضع زندگی او را می‌پرسید گفت: اصبحنا فی قوما بمنزله بنی اسرائیل فی آل فرعون؛ به گونه‌ای زندگی می‌کنیم که بنی اسرائیل در میان فرعونیان روزگار می‌گذرانیدند. فرعونیان فرزندان‌شان را می‌کشتند و زنان‌شان را به کنیزی می‌گرفتند. [۱۹]. در روایت دیگر که منهال روایت کرده می‌فرمود: مردم با فحش دادن به بزرگ و آقای ما امیرالمؤمنین به دشمنان ما تقرب می‌جویند. امام در روایت فوق بسیار عالی میزان اختناق را ترسیم کرده. مسعودی در اثبات الوصیه آورده که امامت علی بن حسین (ع) با ترس، تقیه و وحشت شروع شد. شیخ طوسی در اختیار معرفه الرجال (ص ۱۵۵)، مجلسی در بحار (ج ۴۶، ص ۱۴۴) و مفید در اختصاص گفته‌اند که امام سجاد در بیان میزان اختناق فرمود: ارتد الناس بعد قتل الحسين الا ثلاثه او اربعة: ابوخالد الکابلی، یحیی بن ام‌طویل، جبیر بن مطعم و... قم ان الناس لحقوا و کثرو؛ پس از شهادت امام حسین مردم از ولایت کنار افتادند مگر سه یا چهار نفر: ابوخالد، یحیی بن ام‌طویل، جبیر بن مطعم و... سپس مردم به ما ملحق گشتند و زیاد شدند. علی (ع) در نهج‌البلاغه (فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۰۸) می‌فرماید: لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا؛ اسلام را مثل پوستین وارونه به تن می‌پوشند؛ یعنی اسلام محمدی مغلوب اسلام اموی شد. ابن سعد در طبقات می‌نویسد: سهل بن شعیب از بزرگان مصر می‌گوید: علی بن حسین را دیدم و حالش را پرسیدم فرمود: نمی‌پنداشتم شخصیتی مانند شما از بزرگان مصر حال ما را نداند. اگر نمی‌دانی بدان که وضع ما در میان این قوم چون بنی اسرائیل در میان فرعونیان است که

پسرانشان را می‌کشتند و زنان و دخترانشان را زنده نگه می‌داشتند. مردم برای تقرب به دشمنان ما به بزرگ ما علی (ع) ناسزا می‌گویند. در چنین شرایطی که تبلیغ صحیح رسالت و ولایت محال و ناممکن می‌نماید، امام سجاد (ع) که مفسر قرآن و بیان کننده‌ی احکام است باید از صفر شروع کند. او این رسالت دشوار را در میان چند محور ادامه می‌داد: ۱- باید انقلاب خونین کربلا را زنده نگه دارد و نگذارد دشمن آن را وارونه نشان دهد یا تضعیف کند. به همین سبب در هر فرصتی به مظلومیت پدر و یارانش اشاره می‌کرد و با گریه‌ی مداوم مظلومیت آنان را یادآور می‌شد. ابن ابی‌الحدید در شرح خود بر نهج‌البلاغه (ج ۴، ص ۱۰۴) و مجلسی در بحار (ج ۴۶، ص ۴۳) آورده‌اند که امام هر وقت می‌دید گوسفندی را ذبح می‌کنند می‌پرسید: آبش داده‌اند یا نه؟ و [صفحه ۱۶۱] اگر آب می‌دید گریه می‌کرد و گفت: قتل ابن رسول الله عطشاننا قتل ابن رسول الله جوعانا و با این اشارات و نکات، واقعه‌ی کربلا را زنده نگاه می‌داشت. ۲- باید پنهانی شاگردانی تربیت کند و این کار را کرد. نخست با محمد بن سعید بن جبیر و سه نفر دیگر شروع کرد و به تدریج تعدادشان زیاد شد. مرحوم شیخ طوسی در اختیار معرفة الرجال می‌نویسد: تعداد شاگردان امام سجاد که از او روایت کرده‌اند ۱۷۰ تن بود و با وجود آموزش کم در شرایط دشوار، تنها نه تن از شاگردانش یازده کتاب نوشته‌اند. ۳- مهمترین شیوه‌ی ممکن در پیشبرد هدف، روش دعا بود که دشمن از آن احساس خطر نمی‌کرد؛ در حالی که در پرورش عقاید به غارت رفته و احیای آثار دینی برنده‌ترین شمشیر بود.

نقش سازنده‌ی دعا در تربیت و تقوا

امام در دعاهای خود علاوه بر بیان مقام خدا و صفات او و رابطه‌ی انسان با خدا و رابطه‌ی خداوند با جهان خلقت و بیان صفات ذاتی و فعلی خداوند و بیان فضایل ائمه و حقوق انسانیت و بیان سعادت فرد و جامعه و صلح و صفا و نجات از سقوط و انحطاط، از خدا می‌خواهد او را از پستی‌ها ذلت‌ها، نیاز به دیگران، پذیرش ستم و سازش با ظالم دور کند و این یک درس اخلاق و بیان کرامت انسانی در قالب دعاست. مجموعه‌ی این دعاها که به نام «صحیفه‌ی سجادیه» معروف است، خود یک دایرة‌المعارف علمی، فرهنگی و یک دوره دانش و حکمت است. طنطاوی، دانشمند بزرگ اهل سنت و صاحب تفسیر معروف الجواهر درباره‌ی صحیفه گوید: یگانه کتابی است مشتمل بر علوم و معارف و حکمت که در غیر آن یافت نمی‌شود. او می‌گوید: از بدبختی ماست که تاکنون به چنین اثر گرانبها و جاویدانی که از میراث نبوت و اهل بیت است دست نیافته‌ایم و من هر چه بیشتر دقت می‌کنم می‌بینم بالاتر از کلام مخلوق و پایین‌تر از کلام خالق است. [۲۰]. علاوه بر صحیفه‌ی موجود، دعاهای دیگری از امام سجاد (ع) نقل شده است. این دعاها را شیخ حر عاملی، و صحیفه‌ی علومیه و صحیفه‌ی ثالثه را محدث نوری و صحیفه‌ی خامسه‌ای را سید محسن آملی و صاحب ریاض العلماء برای حفظ دیگر ادعیه‌ی امام سجاد (ع) جمع‌آوری کرده‌اند که مشهورترین آنها دعای ابوحمزه ثمالی است و اینجانب آن را شرح کرده‌ام که در شرف انتشار است. آقا بزرگ تهرانی در الذریعه (ج ۱۵) برای صحیفه‌ی سجادیه شرح‌های بسیاری به عربی و فارسی معرفی کرده است و تا هفتاد شرح نام برده. به طور کلی امام در شرایط بسیار سختی زندگی می‌کرد. هیچ گونه حرکتی را به صلاح شیعه نمی‌دانست و به آنها توصیه می‌فرمود که از هر گونه برخورد خشونت‌آمیز اجتناب کنند. در چنین [صفحه ۱۶۲] وضعی شیعیان را از انهدام و انحراف و چند دستگی نجات بخشید و حیات نوینی به آنها داد.

تمایل مختار به محمد حنفیه و ناکتیک و سیاست

مردم عراق و حجاز در توفان‌های حکومت بنی‌امیه به تنگ آمده بودند و به دنبال رهبر و فرمانده می‌گشتند که انقلاب آنها را رهبری کند و در آن برهه تنها مختار را یافته بودند. بدیهی است که او هم بدون اتصال به خاندان وحی نمی‌توانست توفیقی یابد. در این شرایط امام سجاد (ع) انزوا اختیار کرده بود و صلاح نبود کوچک‌ترین اقدامی کند. مختار ناچار بود خود را به محمد حنفیه

منتسب سازد. آری مختار لقب مهدی موعود بر محمد حنفیه گذاشت و آن را بهانه‌ی قیام خود قرار داد و او را به عنوان مهدی موعود به مردم معرفی کرد و به نام وی قیام کرد، بی آنکه محمد حنفیه آن را گفته باشد یا مدعی چنین مقامی باشد. مختار با این ترفند گروه زیادی را دور خود جمع کرد. ولی امام سجاد از آن که این حيله به واقعیت تبدیل شود غافل نبود و با باریک‌بینی مردم را متوجه می‌کرد که امام و رهبر واقعی در نسل حسین است. لذا همین که تب انقلاب عراق و حجاز کمی فروکش کرد شیعیان به حقیقت پی بردند و کفهی ترازوی محمد حنفیه که به سبب سیاست بالا رفته بود به تدریج پایین آمد و شیعیان تدریجا به امام سجاد و امام‌های بعدی روی آوردند و مسلک کیسانی که از بین رفت. [۲۱]. به همین دلیل در اواخر عمر امام سجاد، تعداد شیعیان افزایش یافت و امام معارف شیعه را بین آنان نشر داد و جمعیت انبوه شیعه در زمان امام باقر نمایان شد. باید اعتراف کرد که میان هواداران امام سجاد چهره‌های سرشناسی از اصحاب پیامبر (ص) و یاران علی (ع) بودند؛ بزرگانی مانند جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن واثله کنانی و سعید بن مسیب، سعید بن جبهان کنانی، سعید بن جبیر، موسی بن اسد، محمد بن جبیر بن معظم، ابو خالد کابلی، یحیی بن ام‌طویل، قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم و حسن دو فرزند محمد حنفیه، حبیب بن ثابت، ابویحیی اسدی، ابو حاذم اعرج، ابو حمزه ثمالی و عده‌ی دیگری از پیروان با سابقه‌ی اهل بیت. ابن شهر آشوب در نقلی، از ۳۰ نفر از خواص شیعه نام برده که اطراف امام سجاد (ع) را گرفته بودند [۲۲] و در میان این جمع حمایت جابر بن عبدالله از امام سجاد (ع) از اهمیت زیادی برخوردار بود، با اعتباری که به عنوان صحابی پیامبر داشت. همچنین مهم‌ترین نقش را در معرفی امام سجاد (ع) فرزدق شاعر ایفا کرده است. او در عظمت و شناسایی امام سجاد (ع) اشعاری سرود که مهم‌ترین آنها قصیده‌ی میمیه است. [صفحه ۱۶۳]

تجاهل هشام و اشعار فرزدق

اکثر مورخان نقل کرده‌اند که هشام بن عبدالملک هنگامی که خواست طواف کعبه را آغاز کند و به حجرالاسود نزدیک شود، فشار جمعیت به حدی بود که او نتوانست خود را به آن برساند و ناگزیر برگشت و بر تختی که برای او نصب کرده بودند نشست و بزرگان شام جملگی در اطراف او حلقه زده و به تماشای مطاف پرداختند. ناگهان امام سجاد (ع) نیز نزدیک حجرالاسود آمد و در برابر عظمتش موج جمعیت کنار رفت و مردم راه را برای او باز کردند تا به آسانی حجرالاسود را استلام نمود و به طواف پرداخت. گویند تماشای این منظره موجی از خشم در دل هشام برانگیخت و آتش حسدش شعله کشید. یکی از چابلوسان با تعجب گفت: این کیست که مردم برای او راه باز می‌کنند و از او تجلیل می‌کنند؟ هشام که او را می‌شناخت تجاهل کرد و گفت: او را نمی‌شناسم! فرزدق که در آنجا حاضر بود، از این حق‌کشی احساساتش تحریک شد و در پاسخ آن مرد قصیده‌ی میمیه‌ی مشهور خود را سرود و خطاب به هشام تا پایان خواند و گفت: ای هشام! همه‌ی موجودات زمین و آسمان او را می‌شناسند. تو چه طور نمی‌شناسیش؟ یا سائلی این حل الجود و الکرّم عندی بیان اذا طلا به قدموا هذا الذی يعرف البطحا و طأته والیت يعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خیر عبادالله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم هذا الذی احمد المختار والده صلی علیه الهی ما جرى القلم لو یعلم الرکن من قد جاء یلثمه لخر یلثم منه ما وطاء القدم هذا علی رسول الله والده امست بنوره هذه تهتدی الأمم ای که مرا از سر منزل جود و کرم می‌پرسی! از نشان آن مرا سخنی است که چون جویند گانش فرا رسند، باز هم خواهم گشت. ای که تو او را نمی‌شناسی! او کسی که سرزمین بطحا جای قدم‌هایش را می‌شناسد و کعبه حل و حرم و بیت خدا نیز او می‌شناسند. این بهترین بندگان خداست و این همان شخصیت منزّه از هر آلودگی و رذالت، و پیراسته از هر عیب، و کوه علم فضیلت است. این کسی که احمد مختار، پدر اوست که تا هر زمان که قلم قضا بر لوح تقدیر روان باشد، بر او درود فرستد. اگر رکن یعنی حجرالاسود بداند چه کسی به بوسیدنش قدم بر می‌دارد هر آینه فرو خواهد افتاد تا جای پای او را بیوسد. تمام قصیده را جامی در قصیده‌ی خود

ترجمه کرده. [۲۳]. [صفحه ۱۶۵] این همان علی است که پدرش پیامبر خداست، همان پیامبری که اقوام و امت‌ها با نور هدایت او رستگار شدند. بعد فرزودق ادامه داد و گفت: این همان کس است که جعفر طیار و حمزه‌ی شهید، اعمام او هستند. حمزه همان قهرمانی است که محبتش در جان هر انسان ریشه دوانده است. این، فرزند فاطمه سرور بانوان جهان است و پسر پاکیزه گوهر وصی پیامبر است که آتش انتقام از زبان‌ی تیغ او می‌درخشید... چون قصیده به پایان رسید، هشام به فرزودق گفت: چرا تاکنون در مدح ما چنین شعری نگفتی؟ فرزودق با کمال شجاعت گفت: جدی مانند جد او و پدری هم‌تراز پدر او و مادری به طهارت مادر او بیاور تا تو را نیز چون او ثنا گویم. هشام پس از این جریان نام فرزودق را از دفتر جوایز زدود و او را در سرزمین عسفان بین مکه و مدینه زندانی کرد. فرزودق این شعر را گفت: اتحبسني بين المدينة و التي اليها قلوب الناس يهوى منيها سپس هشام آزادش کرد. [۲۴]. چون خبر به امام سجاد رسید دوازده هزار درهم صلّه برای او فرستاد. فرزودق قبول نکرد و گفت: من برای پول تو را نستودم و فقط برای خدا ثنایت گفتم. امام مجدداً پیام فرستاد که ما اهل بیت اگر چیزی به کسی ببخشیم دیگر از او باز نمی‌گیریم. [۲۵]. [صفحه ۱۶۶]

امام سجاد علیه السلام و محمد حنفیه و شهادت دادن حجرالاسود

مرحوم کلینی از امام محمد باقر (ع) نقل کرد که پس از شهادت امام حسین (ع) محمد حنفیه با امام سجاد (ع) خلوت کرد و گفت: برادرزاده! رسول الله پس از خود به علی، حسن و حسین وصیت کرده. پدر شما شهید شد در حالی که برای کسی هم وصیت نکرد و من با پدر شما از یک ریشه‌ام. به علاوه من با این سن و سبقتی که بر شما دارم به امامت سزاوارترم. پس در این باره با من منازعه نکن. علی بن حسین فرمود: عمو! «اتق الله و لا- تدع ما ليس لك»؛ از خدا بترس و چیزی را که حق تو نیست ادعا مکن. من تو را موعظه می‌کنم تا مبادا از جاهلان باشی. پدرم قبل از آنکه به عراق برود به من وصیت فرمود و ساعتی قبل از شهادتش بدان تأکید کرد و این سلاح رسول الله است که نزد من است. سپس فرمود ان الله عزوجل جعل الوصية و الامامة في عقب الحسين؛ خداوند عزوجل وصایت و امامت را در نسل حسین (ع) قرار داده. اگر می‌خواهی یقین کنی، بیا نزد حجرالاسود برویم و این موضوع را از او بپرسیم. امام باقر (ع) می‌فرماید: این گفت و گو در مکه شد و هر دو نزد حجرالاسود رفتند. اول محمد حنفیه تضرع نمود و دعا کرد و از خدا خواست حجرالاسود به امامت او شهادت دهد ولی حجرالاسود به سخن نیامد. سپس علی بن حسین دعا فرمود و از حجرالاسود خواست و گفت: به آن خدایی که میثاق پیامبران و اوصیا و همهی پدرانم را در تو قرار داده است، وصی و امام بعد از حسین را به ما معرفی کن. حجر تکانی خورد و خدای عزوجل او را به سخن درآورد و با زبان فصیح گفت: بارالها! همانا وصایت و امامت بعد از حسین به علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، پسر فاطمه دختر رسول الله رسیده است. امام باقر (ع) می‌فرماید: محمد حنفیه منصرف شد و پیرو علی بن حسین (ع) گردید. [۲۶].

بنای مسجدالحرام به دست امام سجاد در زمان حجاج

محمد بن یعقوب کلینی از ابان بن تغلب نقل می‌کند: هنگامی که حجاج، کعبه را ویران کرد مردم برای تبرک خاک آن را بردند و چیزی نماند، و حتی خواستند تجدید بنا کنند ماری ظاهر شد و مردم را از تجدید بنا منع کرد. همه فرار کردند و جریان را به حجاج گزارش دادند. حجاج از این جریان به وحشت افتاد و به منبر رفت و از مردم راهنمایی خواست و التماس کرد هر کس راه چاره‌ای می‌داند بگوید. پیرمردی بلند شد و گفت: حجاج! تنها یک نفر می‌تواند این مشکل را حل کند و آن مردی است که دیدم به کعبه آمد و اندازه و مساحت آن را گرفت و رفت. حجاج گفت: او کیست؟ [صفحه ۱۶۷] گفت: علی بن حسین (ع). حجاج گفت: او معدن بیت است. سپس کسی را فرستاد تا امام سجاد را بیاورد. حجاج جریان را به حضرت گفت که این مار مأمور الهی است و مانع

ساخت بنا می‌شود. چاره چیست؟ امام سجاد (ع) گفت: حجاج! بنای ابراهیم و اسماعیل را ویران کردی و آن را راه عبور قرار دادی. بیت خدا را به مردم هبه و هدیه کردی. گویا میراث تو بوده. به منبر برو و به مردم اعلان کن و آنها را سوگند ده که هر کس هر مقدار از خاک کعبه برده بیاورد و چیزی در خانه‌ها باقی نماند. حجاج به دستور امام عمل کرد و همه‌ی مردم آنچه را برده بودند آوردند. همین که همه‌ی خاک‌ها را آوردند به امام خبر دادند تشریف آورد. سپس دستور داد پی‌ها را کنندند و مار غایب شد. تا آنجا پیش رفتند که به جای بنا و مرکز و اساس رسیدند. امام فرمودند: دور شوید. مردم کنار رفتند. امام با لباس خود جای بنا را پوشانید و سپس گریه کرد و بعد با دست خود با خاک کعبه آن را پوشاند. سپس به کارگرها دستور داد بنا را بسازند. وقتی دیوارها بالا رفت دستور داد خاک را مخلوط کردند و در جوف سنگ‌ها ریخت و با این وضع، دیوار کعبه بالا رفت، به حدی که با نردبان بر بام آن می‌رفتند. [۲۷] عراقی گوید: مرا درد و تو درمان می‌نماید غم تو مرهم جان می‌نماید چو من تن در بلای عشق دادم همه دشوارم آسان می‌نماید به جان من غم تو شادمان باد هر آن لطفی که بتوان می‌نماید اگر یک لحظه ننماید مرا سوز دگر لحظه دو چندان می‌نماید

محمد حنفیه، ابوخالد کابلی را به امام سجاد راهنمایی کرد

البته خواه این مناظره صوری باشد یا واقعی، پس از اعتقاد محمد حنفیه به امامت امام سجاد عرض کرد او را امام واجب‌الاطاعه تلقی می‌کند و پیروان خود را به امام سجاد راهنمایی کرد. ابوخالد کابلی که از مخلصین محمد حنفیه بود گفت: چرا او را امام خطاب می‌کنی و او تو را چنین خطاب نمی‌کند؟ محمد جریان حجرالاسود را برای او بیان نمود. [۲۸]. ابوبصیر از امام باقر (ع) نقل می‌کند که امام فرمود: ابوخالد کابلی یک عمر به محمد حنفیه خدمت کرد و در امامت او تردید نداشت تا اینکه روزی به محمد حنفیه گفت: فدایت شوم! من از مخلصین شمایم و از خانه و خانواده‌ام بریده‌ام. تو را سوگند می‌دهم به احترام رسول الله و امیرالمؤمنین آیا تو همان امامی هستی که خداوند اطاعت او را بر بندگان واجب کرده؟ محمد حنفیه در پاسخ به او چنین گفت: ابوخالد! تو مرا به بزرگی قسم دادی؛ پس باید بگویم [صفحه ۱۶۸] که امام من و تو و تمام مسلمانان در این عصر علی بن حسین است. ابوخالد پس از شنیدن این گفتار نزد علی بن حسین آمد و حضرت به او فرمود: خوش آمدی «کنکر»! تو تاکنون پیش ما نمی‌آمدی! حالا چه شده است؟ ابوخالد کلمه‌ی «کنکر» را که از حضرت شنید سجده‌ی شکر به جا آورد و گفت: خدا را شکر می‌کنم که مرا از دنیا نبرد تا امام خود را شناختم. امام سجاد فرمود: ابوخالد! چگونه امام خود را شناختی؟ عرض کرد: تو مرا به اسمی صدا کردی که مادرم به هنگام ولادتم مرا به آن نام صدا کرده بود و کسی از آن نام خبری نداشت. من در کار خود در جهالت بودم و عمری به محمد حنفیه خدمت کردم و در امامت او شکی نداشتم تا آن که در این اواخر در نتیجه‌ی قسمی که به رسول الله دادم، او مرا به سوی تو راهنمایی کرد. این بود که با راهنمایی او به سوی شما آمدم و شما با نام اصلیم مرا صدا زدی و من یقین کردم که شما همان امامی هستید که خداوند اطاعت او را بر من و بر تمام مسلمانان واجب کرده است. [۲۹]. علامه آیت‌الله خویی - قدس الله روحه - درباره‌ی محمد حنفیه همین قدر قبول کرده که به امامت علی بن حسین (ع) ایمان داشت و خبر مروی درباره‌ی «محامده» را که خداوند را معصیت نمی‌کنند و یکی از آنها محمد بن امیرالمؤمنین است تضعیف کرده. [۳۰].

سکوت امام سجاد در فتنه‌ی عبدالله بن زبیر

امام سجاد از سرنوشت و آینده‌ی اسلام نگران بود و در زمان حکام خون آشام اموی تحت فشار و نظارت دقیق بود. او را از بیان احکام الهی و مسائل فرعی فقهی باز می‌داشتند و بارها حضرت را با وضعی رقت‌بار و اهانت‌آمیز به شام بردند. [۳۱]. امام در جریان قیام عبدالله بن زبیر بر ضد بنی‌امیه، منزوی و کاملاً ساکت بود، زیرا قیام او را به نفع اسلام و مسلمانان نمی‌دانست بلکه نهضت او

برای منافع شخصی خود بود و آنچه در ذهن این شخصیت مطرح نبود حقوق تضييع شده‌ی مسلمانان و مخصوصاً اهل بیت پیامبر بود. لذا در این موقعیت امام سجاد از آینده‌ی امت اسلامی شدیداً اظهار نگرانی می‌کرد. ابوحمزه‌ی ثمالی یار وفادار امام می‌گوید: به در خانه‌ی امام آمدم و نخواستم در بزنم. [۳۲] نشستم تا [صفحه ۱۶۹] خود آن حضرت بیرون آمد و سلام گفتم: جواب داد و مرا دعا فرمود. همراه امام رفته تا به کنار دیواری رسیدیم. فرمود. روزی بر همین دیوار تکیه کرده بودم و بسیار محزون بودم که ناگهان مردی خوش صورت، با لباس منظم ظاهر شد و به من نگریت و گفت: ای علی بن حسین! چرا محزونی؟ آیا برای دنیا غصه می‌خوری و حال آن که رزق مهیاست و خوب و بد از آن برخوردارند. گفتم: نه، غصه دنیا را نمی‌خورم. گفت: اگر ناراحتی تو برای آخرت است، آن وعده صدق است و سلطان قاهر در آن روز حاکم است. گفتم: از آن هم مغموم نیستم. گفت: پس چرا غمگینی؟ گفتم: من از فتنه‌ی ابن‌زبیر بیمناکم. [۳۳].

زهد و سخای امام سجاد

جلال‌الدین قزوینی روایتی نقل می‌کند که فرزندی از فرزندان امام سجاد در چاه افتاده بود. مردم مدینه هراسان شدند و کوشش کردند تا او را از چاه بیرون آورند. مردم جریان را برای امام نقل کردند. فرمود: من چیزی نفهمیدم چون در مقابل خدا بودم. [۳۴] این به حد اعلا‌ی زهد امام دلالت دارد. مرحوم کلینی از امام سجاد روایتی نقل کرده که مراتب زهد را بیان می‌کند و آن چنین است که مردی از امام سجاد درباره‌ی زهد پرسید. امام فرمود: عشره‌ اشياء فاعلی درجه‌ الزهد ادنی درجه‌ الورع و اعلی درجه‌ الورع ادنی درجه‌ الیقین و اعلی درجه‌ الیقین ادنی درجه‌ الرضاء؛ زهد را ده درجه است و بالاترین درجه‌ی زهد پایین‌ترین درجه ورع است و بالاترین درجه ورع پایین‌ترین درجه‌ی یقین است و بالاترین درجه‌ی یقین پایین‌ترین درجه‌ی رضاست و همانا تمام زهد در یک آیه از کتاب خدای عزوجل است: «بر آنچه از دست شما رفته افسوس نخورید و به آنچه به شما رسیده شادی نکنید.» [۳۵].

حسن بصری پای امام را بوسید

حسن بصری گوید: در خانه‌ی خدا شخصی را دیدم که نقابی بر چهره‌اش کشیده بود و به شدت ناله می‌کرد و با سوز و گداز اشعار زیر را زمزمه می‌کرد: الا- ایها المأمول فی کل حاجه شکوت الیک الضر فارحم شکایتی الا یا رجائی انت کاشف کربتی فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی و انی الیک القصد فی کل مطلب و انت غیاث الطالبین و غایتی اتیت بافعال قباح ردیة فما فی الوری خلق جنی کجنایتی فزادی قلیل لا- اراه مبلغی الزاد ابکی ام لبعده مسافتی [صفحه ۱۷۰] اتجمعنی و الظالمین موافقا فاین طوافی ثم این زیارتی اتحرقنی بالنار یا غایة المنی فاین رجائی ثم این مخافتی فیا سیدی فامنن علی بتوبه فانک رب عالم بمقالتی ای آن که در هر نیازی، دست آرزو به سوی تو دراز است! بینوایی و بدبختی خود را به تو بازگو می‌کنیم. ای امید من که اندوه و سختی را از من دور می‌کنی! همه‌ی گناهان مرا ببخش و آرزوی مرا برآر. در هر خواهشی به تو روی می‌آورم. تو دستگیر خواستاران و هدف و مقصود منی. با کارهای زشت و پلید خود به تو روی آوردم. در جهان هیچ مخلوقی به اندازه‌ی من گناهکار نیست. توشه‌ی راه من ناچیز است و مرا به مقصد نمی‌رساند. آیا من بر کمی توشه بگریم یا بر دوری راه؟ آیا تو مرا با ستمگران در یک جا جمع می‌کنی؟! پس زیارت و طواف من به دور خانه‌ی تو چه می‌شود؟ ای مقصود و آرزوی من! آیا مرا به آتش خود می‌سوزانی؟ پس امید من به تو و ترس من از تو چه می‌شود؟ ای سرور من! با قبول توبه‌ام بر من منت بگذار؛ زیرا تو پروردگارم و دانا بر گفتار من هستی [۳۶]. حسن بصری گوید: نزدیک شدم و دیدم وی امام و فرزند امام، یعنی علی بن حسین، زین‌العابدین (ع) است. پای او را بوسیدم و گفتم: ای فرزند خاندان نبوت! این مناجات و گریه برای چیست؟ تو جزو اهل بیت هستی و خداوند عزوجل فرموده است «لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و يطهرکم تطهیرا». امام سجاد فرمود: ای فرزند ابوالحسن! این سخنان را کنار بگذار. بهشت آفریده

شده است برای کسانی که خدا را اطاعت کنند، اگر چه بنده‌ی حبشی باشند و جهنم خلق شده است برای کسی که خدا را نافرمانی کند، هر چند آزاد مرد قریشی باشد. پیامبر فرمود: اعمال خود را پیش من آورید نه انساب خود را [۳۷]. جاحظ که عثمانی مسلک است درباره‌ی امام سجاد می‌گوید: لم ار الخارجی فی امره الا کالشیعی و لا العامی الا کالخاصی، درباره‌ی علی بن حسین (ع) خوارج را مانند شیعه یافتم و عوام را مانند خواص دیدم؛ یعنی همه به او خوشبین بودند و وی را به دیده‌ی احترام می‌نگریستند. [۳۸] [صفحه ۱۷۱]

تنگی معاش امام سجاد علیه‌السلام و طلب قرض و گفتاری عجیب

عباس بن عیسی گوید: زین‌العابدین گرفتار تنگی معیشت شد و از یکی از دوستان خود تقاضای وام کرد. وی نخست جواب منفی داد و سپس به شرط این که امام وثیقه‌ای پیش او بگذارد قول مساعد داد. امام یک رشته نخ از عبای خود کشید و به او داد و فرمود: این وثیقه‌ی تو باشد. دوستش از این عمل ناراحت شد. امام خشمگین شد و فرمود: آیا من اولی‌ترم به وفای به قول و عهد خود یا حاجب بن زراره؟ [۳۹] دوستش گفت: تو اولی به وفایی. امام فرمود: پس چه طور حاجب کمان خود را که چوبی بود، در برابر غرامت صد نفر رهن گذاشت، در حالی که او کافر بود و به عهد وفا کرد و من یک مسلمانم و در برابر نخ عبای خود به عهدم وفا ننمایم؟ آن مرد نخ را گرفت و ده هزار درخواستی را به امام داد و آن نخ را در یک جعبه‌ی چوبی نگاه داشت. امام پس از مدتی به لطف خداوند قرض خود را آورد و فرمود: وثیقه‌ی مرا پس بده تا مال تو را بدهم. آن مرد گفت: فدایت شوم! وثیقه را گم کرده‌ام. امام فرمود: در این صورت به پول خود نمی‌رسی. لذا ناچار شد و جعبه را باز کرد و رشته‌ی نخ را به امام تحویل داد. امام نیز وجه را پرداخت و نخ را دور انداخت. [۴۰].

گذشت او از استاندار معزول مدینه

هشام بن اسماعیل از طرف مروان بن حکم به استانداری مدینه منصوب شد و مقام ریاست، او را به ورطه‌ی غرور و کبر و ستم کشانید و هر چه در توان داشت به میدان آورد. یکی از افرادی که از او رنج بسیار و آزار فراوان دیده بود حضرت سجاد (ع) بود. پس از مدتی اسماعیل از مقامش عزل شد و استاندار جدید مدینه، ولید، مأموریت یافت استاندار قدیم را در برابر مردم به ستونی ببندد. سپس به مردم ستم‌دیده اعلان کرد: هر که شکایت دارد بیاید و تلافی کند. در چنان حالتی هشام بن اسماعیل می‌گوید: تمام وحشت من از [صفحه ۱۷۲] انتقام امام زین‌العابدین بود؛ زیرا به او از همه بیشتر آزار رسانیده بودم. اما در آن بحران امام به یاران و دوستانش سفارش فرموده بود که به هیچ عنوان از من شکایت نکنند. آن گاه به دیدن من آمد و گفت: پسر عمو! از آنچه برایت پیش آمده ناراحتم. هر آنچه دوست داری از من بخواه که در اجابت آن مضایقه نخواهد شد. هشام فریاد زد: «الله یعلم حیث یجعل رسالت»؛ خداوند می‌داند رسالت خود را کجا بنهد. صائب تبریزی گوید: رهرو عشق چه پروای مغیلان دارد بیخودی در ته پا تخت سلیمان دارد این همان عشق غیور است که صد یوسف را از فراموشی جاوید به زندان دارد نافه از چین، نفس سوخته‌ای آورده‌ست سر پیوند به آن زلف پریشان دارد صفحه‌ی خاک کجا و رقم عشق کجا این سفال از نفس سوخته ریحان دارد مرده‌ی خواب غرور نه حریفان صائب کیست تا گوش بر این مرغ خوش الحال دارد در آ به بزم محبت که هر چه هست اینجاست مقام وحدت مردان حق پرست اینجاست در این حصار طبیعت که نیست جای امان اگر به گوشه‌ی امنی توان نشست اینجاست

گذشت او از حجاج بن یوسف

مجلسی - علیه‌الرحمه - گوید: حجاج بن یوسف به عبدالملک بن مروان نوشت: [۴۱] اگر بخواهی سلطنت تو پایدار باشد علی بن

حسین (ع) را از میان بردار. عبدالملک در پاسخ او نوشت: مرا از خون بنی‌هاشم دور نگاه دار و خون آنها را محفوظ بدار. آل ابی‌سفیان به خون آنها آلوده شدند؛ دیری نگذشت خداوند ملک آنها را از بین برد. این نامه را مخفیانه به حجاج فرستاد. در همان ساعت که نامه از شام فرستاده می‌شد، امام سجاد (ع) نامه‌ای به عبدالملک نوشت که من آگاه شدم که در نامه‌ی خود به حجاج به خون آل‌هاشم احترام گذاشته‌ای و خداوند این را از تو قبول [صفحه ۱۷۳] کند و ملک تو را ثابت گرداند و عمر تو را زیاد کند. در همان ساعتی که نامه به حجاج فرستاده شده بود این نامه را با غلام خود فرستاد. وقتی غلام نامه را به عبدالملک داد و عبدالملک دید تاریخ نامه درست با همان ساعت تطبیق می‌کند که او نامه‌ی خود را به حجاج فرستاده بود دیگر در صدق نامه‌ی امام شک نکرد و بسیار شاد شد و محموله‌ی سنگینی از دینارها برای امام سجاد فرستاد و تقاضا کرد که هر گونه نیازی داشته باشد، چه درباره‌ی خود و چه درباره‌ی اهل بیت و دوستان به او بنویسد و امام در این نامه فرموده بود که جدم رسول الله درباره‌ی نامه‌ی تو به من خبر داده است. [۴۲]. آنچه قابل توجه است این است که امام سجاد در مورد حجاج هیچ گونه عکس‌العملی نشان نداد و نفرینی نکرد و حتما حجاج مطلع شده بود که امام او را بی‌کفایت دانسته است. چه عالی سروده حلاج: زندان که مقیمان خرابات السنتند از غمزه‌ی ساقی همه آشفته و مستند برخاسته‌اند از سرمستی به ارادت ز آن رو که در میکده‌ی عشق نشستند تا چشم به نظاره‌ی آن یار گشادند از دیدن اغیار همه دیده بیستند از نشئه‌ی آن باده که از عشق قدیم است از جوی حوادث همه یک بار بجستند دست از همه آفاق فشانند ز غیرت ای دوست بیندیش که باری ز چه رستند از ذوق بلانوش خرابات خرابند در شوق بلی گوی مناجات السنتند از هستی خود جانب مستی بگریزند تا خلق ندانند که این طایفه هستند

دو قرص نان چه برکتی داشت

صدوق - علیه‌الرحمه - در کتاب «کمال‌الدین و تمام‌النعمة» از قول زهری می‌گوید: در خدمت امام زین‌العابدین بودم که مردی از یاران حضرت وارد شد و امام به او فرمود: چه خبر؟ عرض کرد: چهارصد دینار بدهکارم و برای پرداخت آن دیناری ندارم و عائله‌ی سنگینی هم دارم و از عهده‌ی خرجی آنها عاجز مانده‌ام. امام سجاد (ع) با صدای بلند گریه کرد. به حضرتش گفتم: گریه برای مصائب و شداید است؟ حاضران مجلس هم همان را گفتند. امام فرمود: مصیبت بزرگ‌تر از این چه باشد که انسان مشکل زندگی برادر دینی‌اش را ببیند و نتواند جبران کند. مجلس تمام شد و مخالفان امام از جریان باخبر شدند و زبان طعن باز کردند که چه قدر عجیب است؛ این اهل بیت ادعا دارند زمین و زمان در اختیار آنهاست و هر چه بخواهند خداوند به آنها عطا می‌کند اما از حل مشکل نزدیک‌ترین دوست خود عاجزند. مرد پریشان استهزای آنها را شنید و به حضور امام شرفیاب شد و عرض کرد: تحمل مسخره کردن دشمنان از پریشانی قبلی بر من دشوارتر شده. امام فرمود: خداوند گشایش کارهایت را اجابت کرده. سپس به خادمه فرمود: برو افطاری و سحری مرا بیاور. او نیز رفت و [صفحه ۱۷۴] دو قرص نان جو آورد که از خشکی، خوردنی نبود. امام فرمود: این دو قرص نان را بگیر. خداوند حل مشکل تو را در این دو قرص نان قرار داده. مرد پریشان دو قرص نان را گرفت و در حالی که نمی‌دانست برای دیون و سختی زندگی چه کند، شیطان نیز پیوسته و سوسه‌اش می‌کرد که این دو قرص نان چه مشکلی را حل کند؟! با این خیال پریشان وارد بازار شد. ماهی‌فروشی را دید که ماهی رنگ پریده‌ای در سبد او باقی مانده. آن ماهی را به یک قرص نان خرید و سپس به نمک فروشی رسید. نان دیگر را به او داد و مقداری هم نمک خرید و به خانه برگشت. چون شکم ماهی را شکافت دو مروارید گرانبها از شکم ماهی درآمد! خدا را شکر کرد و نشاط و سرور وجودش افرا گرفت. در این وقت در خانه را کوفتند. وقتی در باز کرد ماهی‌فروش و نمک‌فروش بودند. آنها دو قرص نان را پس دادند و گفتند ما نمی‌توانیم آن را بخوریم. بیا و نان‌ها را بگیر و ماهی و نمک را هم حلال کردیم. وقتی آنها برگشتند، خادم امام آمد و گفت: خداوند به تو گشایشی داد. حال امام می‌فرماید: آن دو قرص نان را به ما بده، زیرا جز من کسی آن را نمی‌خورد. مرد پریشان مرواریدها را

فروخت و دیونش را پرداخت نمود و در زندگی خود وسعتی پیدا کرد. منافقین باز زبان طعن گشودند که آن اظهار عجز دیروز چه بود و این کرامت امروز چیست؟ امام شنید و فرمود: ناراحت نباش، پیامبر (ص) از آن زخم زبان‌ها زیاد می‌شنید. مستغنی است از همه عالم گدای عشق ما و گدایی در دولت‌سرای عشق آنها که نام آب بقا وضع کرده‌اند گفتند نکته‌ای ز دوام و بقای عشق گو خاک تیره زره کن و سنگ سیاه سیم آن کس که یافت آگهی از کیمیای عشق پروانه محو کرد در آتش وجود خویش یعنی که اتحاد بود انتهای عشق

دعاهای امام سجاد علیه السلام

مجموع دعاهای امام (ع) که ۵۴ دعا است جمع‌آوری شده و به نام صحیفه‌ی سجادیه یا زیور آل محمد مشهور شده است. هر یک از این دعاها در مناسبات خاصی خوانده می‌شده است. در مقدمه‌ی صحیفه چنین آمده که نسخه‌ی اصلی آن به خط زید بن علی و به املا‌ی پدرش علی بن حسین (ع) بوده است. نسخه‌ای از آن نزد متوکل فرزند هارون، از شیعیان امامیه وجود داشته و چون دعاهای صحیفه‌ی سجادیه از ادعیه قطعی الصدور قطعی‌السنند بوده است از این رو علما و محدثان شیعه در تمام زمان‌ها کوشش و مراقبت کرده‌اند که چیزی بر آنها افزوده یا از آنها کاسته نشود. بنابراین صحیفه‌ی سجادیه‌ای که اکنون در دست شیعه است سینه به سینه از سلف به خلف انتقال یافته و مطمئناً زیاده و نقصانی در آن راه یافته است. [صفحه ۱۷۵]

عظمت زید از زبان امام سجاد علیه السلام

ابوحزمه ثمالی گوید: هر سال در موسم حج به زیارت علی بن حسین (ع) مشرف می‌شدم. سالی خدمتشان بودم و کودکی را بر زانوی آن حضرت دیدم. چون نشستم بچه به طرف آستانه رفت و افتاد و مجروح شد. امام به سرعت برخاست، خون بچه را با لباسش خشک کرد و پیوسته می‌گفت: پسر عزیزم! به خدا پناه می‌برم از اینکه تو را در کناسه [۴۳] به دار می‌کشند. گفتم: فدایت شوم! کدام کناسه؟ فرمود: کناسه‌ی کوفه. گفتم: چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، والله اگر بعد از من زنده بمانی، خواهی دید که این پسر در ناحیه‌ای از نواحی کوفه کشته شده و بعد دفن می‌شود. سپس او را از قبر بیرون می‌آورند و لباسهایش را می‌کنند و جنازه را روی زمین می‌کشند. آنگاه جسدش را در کناسه‌ی کوفه دار می‌زنند و بعد از مدتی پایین می‌آورند و می‌سوزانند و خاکسترش را به بیابان می‌پاشند. گفتم فدایت شوم! اسم این پسر چیست؟ فرمود: زید است. آنگاه چشمان حضرت پر از اشک شد. سپس فرمود: داستان این پسر را برای تو توضیح بدهم؟ من شبی در سجده و رکوع بودم. ناگاه خواب مرا ربود. دیدم گویا در بهشت هستم و رسول الله، علی، فاطمه، حسن و حسن - علیهم السلام - دختری از حورالعین را برای من تزویج کردند. من با او نزدیکی کردم و در کنار سدره‌المنتهی غسل نمودم و برگشتم. در آن وقت از غیب مرا صدا زدند: زید بر تو مبارک باد! زید بر تو گوارا باشد! بیدار شدم و دیدم احتلام [۴۴] بر من عارض شده. غسل کردم و نماز صبح را خواندم. در آن موقع در زدند و من به طرف در رفتم. دیدم مردی با یک کنیز ایستاده. مرد لباس کنیز را گرفته است و او با روسری خود را پوشانیده. گفتم: چه می‌خواهید؟ گفت: علی بن حسین را می‌خواهم. گفتم: من علی بن حسین هستم. گفت: مختار این کنیز را به سیصد دینار خریده و برای شما فرستاده و ششصد دینار هم هدیه و جایزه فرستاده. آن گاه نامه‌ی مختار را به من داد و من کنیز را با آن مرد به داخل خانه آوردم و جواب نامه‌ی مختار را نوشتم. به کنیز گفتم: اسمت چیست؟ گفت حوراء. من با او مقاربت کردم و این پسر را آورد و اسم او را زید گذاشتم. ابوحزمه گوید: به خدا قسم سال‌ها گذشت و روزی زید را در کناسه‌ی کوفه در خانه‌ی معاویه بن اسحاق دیدم. نزدیک شدم و سلام کردم و گفتم: چه علتی تو را به اینجا آورده است؟ گفت: امر به معروف و نهی از منکر. پیوسته به دیدارش می‌رفتم تا آن که نیمه‌ی شعبان شد و او در خانه‌ی «بارق» و بنی بلال بود. نزد او رفتم. چون نشستم فرمود: اباحزمه! مایلی به زیارت

قبر علی بن ابی طالب برویم؟ گفتم: آری. تا کوات البیض آمدیم. فرمود: این جا قبر امیرالمؤمنین است. [۴۵] سپس [صفحه ۱۷۶] برگشتم و حوادث و مصائب او پس از آن شروع شد. به خدا قسم با چشم دیدم که او را کشتند و یارانش او را دفن کردند و دشمنانش قبر او را شکافتند و بدنش را عریان کردند و روی زمین کشیدند و سپس جسم او را دار زدند و بعد استخوان‌هایش را پایین آورده و سوزاندند و در هاونها کوبیده به بیابان‌ها پاشیدند. [۴۶].

استسقای امام سجاد علیه‌السلام و غلام سیاه او

ثابت بنانی گوید: سالی با جماعتی از عابدان و زاهدان بصره به مکه مشرف شدیم و خشک‌سالی بیداد می‌کرد. عباد بصره به فکر طلب باران افتادند و در کنار مسجدالحرام مشغول زاری و ذکر شدیم و نتیجه‌ای نگرفتیم. بناگاه جوانی را دیدیم که ما را با نام صدا زد و گفت: ای مالک بن دینار، و ای ثابت بنانی و ای ایوب سجستانی! گفتم: لیک! و بعد یک جوان فرمود: آیا در میان شما یک نفر نبود که خدا را دوست بدارد؟ عرض کردیم ای جوان! از ما خواستن است و از خدا اجابت. فرمود: دور شوید از کعبه! اگر یک نفر از شما دوست خدا بود خواسته‌ی او بی‌پاسخ نمی‌ماند. آن گاه خود به کعبه نزدیک شد و به سجده بر زمین افتاد. شنیدم که در سجده می‌گفت: سیدی بحبک لی الا سقیتهم الغیث؛ ای مولای من! به حق دوستی تو با من این گروه را با آب باران سیراب کن. هنوز سخنش تمام نشده بود که باران مانند دهانه‌ی مشک سرازیر شد. گفتم: ای جوان! از کجا دانستی که خدا تو را دوست دارد؟ گفت: اگر دوست نمی‌داشت به خانه‌ی خود دعوت نمی‌کرد. راوی گوید: سپس از ما رو گردانید و این اشعار را خواند: من عرف الرب فلم تغنه معرفة الرب فذاک الشقی... کسی که پروردگارش را بشناسد و معرفت و شناخت او، او را از غیر خدا بی‌نیاز و غنی نکند، پس این شخص عارف نیست و شقی است. ثابت بنانی گوید: ای مردم مکه! این جوان کیست! گفتند: علی بن حسین است. مرحوم شیخ عباس قمی - رحمه الله علیه - گوید: آمدن باران به دعای امام سجاد عجیب نیست بلکه پست‌ترین غلامان هم او طلب می‌کرد و خداوند باران نازل می‌فرمود. آیا روایت مسعودی را که در اثبات الوصیه آورده شنیده‌ای که سعید بن مسیب گوید: سالی قحطی شد و مردم از چپ و راست باران طلب کردند. من دیدم غلام سیاهی بالای تلی آمد و از مردم جدا ایستاد. من به سوی او رفتم و دیدم با خدا حرف می‌زند. هنوز گفتارش تمام نشده بود که ابری ظاهر شد و آن غلام سیاه آن را دید. خدا را حمد و ثنا کرد و باران ما را فرا گرفت. من به عقب آن غلام دویدم و دیدم داخل خانه‌ی امام سجاد (ع) شد. خدمت حضرتش رسیدم و عرض کردم: غلام سیاهی دارید. منت بگذارید و او را به من [صفحه ۱۷۷] بفروشید. فرمود: ای سعید! چرا نبشخم؟ پس امر فرمود سرپرست غلامان هر غلامی را که در خانه است بر من عرضه کند و او همه را حاضر کرد. من گم‌شده‌ام را در میان آنان نیافتم و گفتم: او که من می‌گویم نیست. گفت: یک غلام که «میر آخور» است باقی مانده. آن را که آورد، دیدم همان است. به حضرت گفتم: غلام مقصود من این است. حضرت فرمود: ای غلام! تو مملوک سعید شدی، همراه او برو. غلام به من گفت: چه چیز تو را به این امر وادار کرد تا مرا از مولایم جدا کردی؟ گفتم: دعای تو. غلام این سخن از من شنید سپس رو به آسمان کرد و گفت: خدایا! راز من با تو فاش شد؛ جان مرا بستان. سپس شدیداً گریه کرد. امام و حاضرین نیز گریه کردند و من به منزل آمدم. قاصد امام آمد که بیا و در نماز صاحب خود شرکت کن که غلام تو وفات کرد. [۴۷]. فیض کاشانی گوید: گر پذیری تو ز من جان چه شود کار بر من کنی آسان چه شود دل ز من بردی و جان شد مشتاق گو فدای تو شود جان، چه شود برقع از روی چو مه برگیری تا شوم واله و حیران چه شود از گلستان رخ و زلف تو من گر بچینم گل و ریحان چه شود گر دهان را به سخن بگشایی تا برم قند فراوان چه شود ساقی چشم تو گر باده دهد تا خرد مست شود زان، چه شود گره از زلف اگر بگشایی تا شود خلق پریشان چه شود سر فیض ار بودت تا از تو شودش کار بسامان چه شود بنوازی تو اگر موری را تا شود رشک سلیمان چه شود

معجزات امام سجاد علیه السلام

ابونمیر علی بن یزید گوید: در سفری که امام از شام به مدینه می‌رفت، وقتی به مدینه رسید، در مقابل خدمات و حسن رفتارم، مقداری زر و زیور به من داد. قبول نکردم و گفتم: خدمت من برای خدا بود. در این هنگام امام سنگ سخت سیاهی را برداشت و با مهر خود آن را مهر کرد، به طوری که بر سنگ نقش بست و به من داد. فرمود: هر حاجتی داشته باشی از آن بخواه. گوید: قسم به رسول الله که به حق مبعوث شده، در سرای تاریک از آن سنگ طلب روشنائی کردم و روشنائی به من داد؛ بر قفل‌های بسته گذاشتم باز شد و آن را در دست گرفتم و به دربار سلاطین رفتم و بدون آزار بیرون آمدم. [۴۸]. چه عالی سروده عراقی: [صفحه ۱۷۸] بر من نظری کن که منت عاشق زارم دلدار و دلارام به غیر از تو ندارم تا خار غم عشق تو در پای دلم شد بی روی تو گل‌های چمن خار شمارم نی طاق آن تا ز غمت زار بگیریم نی فرصت آن تا نفسی با تو برآرم باشد که به گوش تو رسد ناله‌ی زارم تا شام درآید ز غمت زار بگیریم کم کن تو جفا بر دل مسکین عراقی ورنه به خدا دست به فریاد برآرم ابوجعفر طبری در کتاب مدینه‌المعاجز نوشته: در راه مکه دزدی متعرض حضرت شد و گفت فرود آی. امام فرمود: برای چه؟ گفت: تو را می‌کشم و اموال تو را می‌برم. فرمود: هرچه دارم نصف به نصف قسمت کنیم و حلال تو باشد. قبول نکرد. فرمود: مقداری به من بده که به مقصد برسم. باز قبول نکرد. حضرت فرمود: فاین ربک؟ خدایت کجاست؟ گفت: خوابیده. در این هنگام دو شیر ظاهر شدند. یکی از سر و دیگری از پای او گرفتند. [۴۹] حضرت فرمود: پروردگارت در خواب است؟

شهادت امام سجاد علیه السلام

در روز وفات حضرت اختلاف است اما مشهور آن است که در یکی از این سه روز بوده: ۱۸، ۱۲ یا ۲۵ محرم سال ۹۵. سال وفات آن حضرت را به جهت کثرت فوت فقها و علما در آن سال، سال فقها نامیدند. در مدت عمر شریفش نیز اختلاف است و مشهور ۵۷ سال است که شیخ کلینی آن را تأیید کرده است. علت شهادت آن حضرت زهری بوده که ولید بن عبدالملک، خلیفه ششم [۵۰] به حضرت خورانیده است و برخی نیز گفته‌اند عامل اصلی شهادت حضرت هشام بن عبدالملک، خلیفه‌ی دهم متوفای ۱۲۵ بوده است که در آن روز خلیفه نبوده؛ اما از آنجا که به سبب جریان مکه و اشعار فرزددق از امام (ع) عقده در دل داشت، برادر خود ولید را وادار کرد که حضرتش را مسموم کند. در حقیقت می‌توان گفت هر دو قاتل امام هستند. [صفحه ۱۷۹]

فرزندان امام سجاد علیه السلام

شیخ مفید - علیه الرحمه - پانزده فرزند برای امام سجاد (ع) نام برده. محمد باقر با کنیه‌ی ابوجعفر که مادرش ام عبدالله دختر امام حسن (ع) بود. عبدالله، حسن و حسین که مادرشان ام‌ولد بوده. زید و عمر که مادرشان ام‌ولد بود. حسین اصغر، عبدالرحمان و سلیمان که مادرشان ام‌ولد بوده. علی که کوچکترین پسرش بوده و خدیجه که از یک مادر کنیز بودند. محمد اصغر که مادرش ام‌ولد بوده. فاطمه، علیه و ام کلثوم که مادرشان ام‌ولد بوده. [۵۱]. می‌بینید که همسران امام سجاد به جز دختر امام حسن (ع) شش نفرشان از کنیزان بودند و این بانوان افراد پاک بودند که امام به همسری انتخاب می‌فرمود و با این عمل مقام انسانیت را بالا می‌برد که کنیز شدن، انسان را از مقام والای انسانیت ساقط نمی‌کند و به همسری انتخاب می‌کرد که شخصیت آنها محفوظ شود نه مانند مترفین برای شهوت‌رانی باشد و هشام بن عبدالملک به امام در این باره اعتراض نمود. امام جواب دندان شکن به او نوشت.

[۱] در شخصیت حسن (ع) با عنوان بانوان حسن، پس از تحقیق، نظر ما این بود که در زمان حکومت علی (ع) این دوشیزگان توسط حریث بن جابر که مدتی حاکم علی (ع) در خراسان بود، فرستاده شدند. به آنجا رجوع شود.

[۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۸.

[۳] کشف الغمّه، شرح حال امام زین‌العابدین، تألیف علامه اربلی ملقب به بهاء‌الدین متوفای سال ۶۹۲ هجری مدفون در بغداد در خانه‌ی خود وی. در اکثر منابع به وزیر کبیر موصوف است، زیرا او در اوایل زندگی، وزارت یکی از خلفای عباسی را داشت. سپس منصرف شده و به علم و هنر و شعر و حدیث مشغول شد. صاحب روضات الجنات نظرش این است که این نسب غلط است و با علی بن عیسی بن داوود، وزیر کشور مقتدر و قاهر عباسی اشتباه شده و این وزیر هم به نوشته‌ی صاحب روضات شخص صالحی بوده. (ج ۱، ص ۵۶).

[۴] خصال، و منتهی الآمال، حالات امام سجاد.

[۵] سیری در تاریخ تشیع، ص ۲۲۲؛ البته آنچه مسلم تاریخ است این است که نام محمد حنفیه به عنوان رهبر، پس از قیام مختار شهرت یافت و علتش هم این بود که مختار می‌خواست قیام خود را به خاندان اهل بیت منتسب کند تا رنگ مذهبی داشته باشد و امام سجاد از نزدیکی به مختار ابا داشت و این بود که مختار از محمد حنفیه موافقت یا حکم گرفت. قیام مختار در ۱۵ ربیع سال ۶۶ هجری بود.

[۶] ابن نما به چندین شخصیت علمی اطلاق می‌شود؛ اما کتابی که در حالات مختار نوشته شده به نام اخذ الثار فی احوال المختار (و گاهی به نام ذوب النضاری فی شرح الثار نیز گفته شده)، مؤلف آن جعفر بن محمد بن عبدالله بن نمای حلبی است (ریحانۃ الادب، ج ۶، ص ۱۸۸).

[۷] بحار، ج ۴۵، ص ۳۶۵ و معجم الرجال، ج ۱۷، ص ۱۳۱.

[۸] حدیقه الشیعه، ص ۵۰۴.

[۹] بحار، ج ۴۵، ص ۱۰.

[۱۰] تاریخ گزیده، ص ۲۷۰.

[۱۱] سیوطی، ج ۲، ص ۲۵۹.

[۱۲] رجال طوسی، ص ۱۲۵.

[۱۳] رجال کشی، ص ۶ و معجم الرجال، ج ۱۸، ص ۹۵.

[۱۴] طبقات، ج ۵، ص ۲۲۰ - ۲۱۳.

[۱۵] تاریخ طبری، ج ۴، جزو ۷، ص ۱۳.

[۱۶] همان.

[۱۷] مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۹.

[۱۸] کامل مبرد، ج ۱، ص ۲۶۰.

[۱۹] طبقات، ج ۵، ص ۲۱۳.

[۲۰] برای مطالعه‌ی تمام کلام طنطاوی در توصیف شأن امام چهارم به کتاب پاسدار انقلاب، چاپ ۱۳۵۴ قم رجوع شود.

[۲۱] سیری در تاریخ تشیع، ص ۳۰۸.

[۲۲] مناقب، ج ۳، ص ۲۹۹.

[۲۳] عبدالرحمان بن احمد محمد دشتی اصفهانی الاصل جام الولاده از اکابر علمای نحو و صرف و عروض و از مشاهیر صوفیه‌ی

نقشبندی خراسان بوده. تخلص شعری او جامی است و در زمره‌ی علمای قرن نهم و متولد ۸۱۷ است. ۳۵ جلد کتاب نفیس از او باقی مانده که یکی از آنها ترجمه‌ی قصیده‌ی میمیه‌ی فرزددق است که می‌خوانید. در عقیده‌ی جامی بین علمای رجال و صاحبان تراجم اختلاف بسیاری است. از محقق کرکی متوفای ۹۴۰ نقل شده که در سفر زیارت ائمه‌ی عراق با جامی هم سفر بودیم و با تقیه می‌گذرانید تا اینکه در بغداد در ساحل دجله درویشی قصیده‌ای خواند که همه‌ی آن در مدح علی بود. جامی بسیار گریه کرد و گفت من شیعه‌ام و این قصیده از من است و خدا را شکر می‌کنم که شرف قبول یافته و خوانده می‌شود. سپس به آن درویش صله داد. ولی به نظر مدرس، صاحب ریحانه‌الادب مذهب او مشکوک است و در بعضی از اشعار ابوطالب را مانند ابولهب اهل آتش خوانده و در آخر نیز گفته تحقیق بیشتر در مذهب او لازم می‌نماید. وی در سال ۸۹۸ در ۸۱ سالگی در هرات درگذشت. ترجمه‌ی اشعار فرزددق به شرح زیر است: (ریحانه‌الادب، ج ۱، ص ۲۴۷؛ نظر مؤلف این است که او در آخر عمرش برگشته و تشیع را قبول کرده). پور عبدالملک به نام هشام در حرم بود با اهالی شام می‌زد اندر طواف کعبه قدم لیکن از ازدحام اهل حرم استلام حجر نداشت دست بهر نظاره گوشه‌ای بنشست ناگهان نخبه‌ی نبی و ولی زین عباد، بن حسین علی در کسای بها و حله‌ی نور بر حریم حرم فکند عبور هر طرف می‌گذشت به هر طواف در صف خلق می‌فتاد شکاف زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی ز خلق راه گذر شامی کرد از هشام سؤال کیست این با چنین جمال و جلال از جهالت در آن تعلل کرد وز شناسایش تجاهل کرد گفت شناسمش ندانم کیست مدنی یا یمانی یا مکی است بوفراس آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر گفت من می‌شناسمش نیکو وز چه پرسی به سوی من کن رو آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقییس و خیف و منا حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم مروه، مسعی، صفا، حجر، عرفات طیبه، کوفه، کربلا و فرات هر یک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف قره‌العین سیدالشهداست غنچه‌ی شاخ دوحه‌ی زهراست میوه‌ی باغ احمد مختار لاله‌ی راغ حیدر کرار چون کند جای در میان قریش رود از فخر بر زبان قریش که بدین سرور ستوده شیم به نهایت رسیده فضل و کرم ذروه‌ی عزت است منزل او حامل دولت محمل او از چنین عزو دولت ظاهر هم عرب هم عجم بود قاصر جد او را به مسند تمکین خاتم الانبیاست نقش نگین لایح از روی او فروغ هدا فایح از خوی او شمیم وفا طلعتش آفتاب روز افروز روشنایی فزا و ظلمت سوز جد او مصدر هدایت حق از چنان مصدری شده مشتق از حیا نایدش پسندیده که گشاید به روی کس دیده خلق از او نیز دیده خوابانند کز مهابت نگاه نتوانند نیست بی‌سبقت تبسم او خلق را طاق تکلّم او در عرب در عجم بود مشهور گومدانش مغفلی مغرور همه عالم گرفت پرتو خور گر ضریری ندید از او چه ضرر شد بلند آفتاب بر افلاک بوم اگر زان نیافت بهره چه باک بر نکوسیرتان و بدکاران دست او ابر موهبت باران فیض آن ابر بر همه عالم گر بریزد همی نگردد کم هست از آن معشر بلند آیین که گذشته ز اوج علین حب ایشان دلیل صدق و وفاق بغض ایشان نشان کفر و نفاق گر شمارند اهل تقوا را طالبان رضای مولا را اندر آن قوم مقتدا باشند و اندر آن خیل پیشوا باشند گر بپرسد ز آسمان بالفرض سالی: من خیار اهل الأرض؟ به زبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا هم هم غیوث الندا اذا وهبوا هم لیوث الثری اذا نهبوا (آنان به هنگام بخشش، ابر بهاری‌اند و به هنگام یورش، شیران بیشه). ذکرشان سابق است در افواه بر همه خلق بعد ذکر الله سر هر نامه را رواج فزای نام آنهاست بعد نام خدای ختم هر نظم و نثر را الحق باشد از یمن نامشان رونق.

[۲۴] بحار، ج ۱، ص ۱۳۹ و حلیه‌الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۹ و اغانی، جلد ۱۹، ص ۴۰؛ این قصیده در دیوان فرزددق و برخی دیگر از منابع در ۴۲ بیت آمده و در روضه‌الواعین فتال نیشابوری ۲۹ بیت ذکر شده. جمع کثیری این قصیده را نقل کرده‌اند. به بحار، ج ۴۶، پاورقی ص ۱۲۴، رجوع شود.

[۲۵] بحار، ج ۴۶، ص ۱۲۷.

[۲۶] احتجاج، ج ۲؛ ص ۴۶؛ اللهم ان الوصیة و الامامة بعد الحسین بن علی بن ابی طالب الی علی بن السحین....

[۲۷] کافی، ج ۴، ص ۲۲ و مسند امام زین‌العابدین، ج اول، ص ۹۷.

[۲۸] مناقب، ج ۳، ص ۲۸۸.

[۲۹] رجال طوسی، ص ۱۲۱.

[۳۰] معجم الرجال، ج ۱۶، ص ۴۸ و خود روایت در ج ۱۴ معجم الرجال، ص ۲۳۵ در شرح حال محمد بن ابی حذیفه نقل شده که علی (ع) فرموده است: ان المحامده تأبی ان یعصی الله عزوجل قلت و من المحامده قال محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه و محمد بن امیر المؤمنین (ع)... علامه خوینی در شرح حال محمد بن حنفیه به روایت اشاره کرده و سپس می‌فرماید: روایت محامده که در شرح حال محمد بن ابی حذیفه گذشت ضعیف است.

[۳۱] بحار، ج ۴۶، ص ۱۲۳.

[۳۲] ظاهراً در نزدن برای دفع نگرانی و وحشت بوده که هر وقت در زده می‌شد احتمال وجود مأمور بود و امام و خانواده‌ی او نگران می‌شدند.

[۳۳] بحار، ج ۴۶، ص ۴۵.

[۳۴] اخبار الدول، ص ۱۱۰.

[۳۵] اصول کافی مترجم، ج ۳، ص ۹۴؛ «لکی لا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم» (حدید / ۲۳).

[۳۶] ترجمه‌ی اشعار از قلم مرحوم آیت‌الله دکتر محمود شهابی برگزیده‌ام که در صفحه‌ی ۱۵۳ کتاب ایشان «همبستگی میان تصوف و تشیع» آمده است.

[۳۷] روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۹ به نقل از ابن جوزی.

[۳۸] العلم الشامخ، ص ۱۰، بنا به نقل دکتر مصطفی شیئی از سیری در تاریخ تشیع.

[۳۹] حاجب بن زراره رئیس قوم خود بود که در نتیجه‌ی دعوت پیامبر اکرم به دین اسلام در فشار سیاسی واقع شد و پیش کسری پادشاه ایران آمد و برای قوم خود پناهندگی سیاسی خواست که در کشور ایران زندگی نماید. کسری گفت: شما قبایل عرب اهل مکر و خدعه هستید و اگر به کشوری بیایید فساد می‌کنید. حاجب گفت: من امنیت قوم خویش را تضمین می‌کنم. گفت: کیست که تو را ضمانت کند که به عهد خود وفا کنی؟ گفت: کمان خود را پیش تو رهن می‌گذارم. اطرافیان کسری خندیدند ولی کسری قبول کرد و گفت: رهن خود را بیاور. وی کمان خود را گذاشت و اجازه گرفت. بعد از مدتی قوم او مسلمان شدند و حاجب در آن وقت مرده بود. پسر او «عطارد» پیش کسری رفت، کمان پدرش را مطالبه کرد و کسری آن را پس داد و او را حله‌ای پوشانید و بعد از برگشت از ایران آن را به پیامبر اکرم هدیه داد و پیامبر قبول نکرد. عطارد آن را در مقابل چهار هزار درهم به یک یهودی فروخت.

[۴۰] بحار، ج ۴۶، ص ۱۴۶؛ جای سؤال است که امام سجاد (ع) در صورتی که نخ را پس از تحویل گرفتن دور می‌انداخت پس گرفتن آن چه معنی داشت، در حالی که دوستش می‌توانست بعد از دور انداختن، آن را بردارد و شاید هم برداشته است. پاسخ این سؤال این است که امام با این عمل خواست اهمیت وفا به پیمان و عقد و عهد اسلامی را به او و به جامعه‌ی انسانی بفهماند.

[۴۱] عبدالملک پنجمین خلیفه‌ی بنی‌امیه است. ولادت او ۲۶ هجری و وفات او، شوال ۸۶ و مدت خلافت ۸۶ - ۶۵، بیست و یک سال بود. (کامل، ج ۴، ص ۱۹۱ و ص ۵۱۷ و منتخب التواریخ، ص ۳۹۶).

[۴۲] بحار، ج ۴۶، در ص ۴۴ این واقعه را از امام صادق نقل کرده.

[۴۳] کناسه نام محلی است در کوفه. (مجمع البحرین ذیل کنس).

[۴۴] این جمله منافات دارد با روایت صدوق (ره) که امام محتمل نمی‌شود و روایت در ص ۲۱ و ۲۲، در ذیل خصایص و علایم امام گذشت. مگر اینکه این روایت را که خاص و صریح‌الدلاله است حاکم به روایت سابق قرار دهیم.

[۴۵] البته قبر امیرالمؤمنین تا زمان هارون الرشید مخفی بود و غیر از اهل بیت کسی آن را نمی‌شناخت.

[۴۶] بحار، ج ۴۶، ص ۱۸۳.

[۴۷] منتهی الامال، باب ششم، زندگانی امام سجاد (ع)، فصل یازدهم.

[۴۸] همان، ص ۵.

[۴۹] مغربی گوید: بیا در بحر دریا شو، رها کن این من و ما را که تا دریا نگریدی تو ندانی عین دریا را اگر موجت از آن دریا درین صحرا کشد روزی چنانت غرقه گرداند که ناری یاد از صحرا اگر امواج دریا را بجز دریا نمی‌بینی یقین دانم که نتوانی مسما دید اسما را هنوز از فرقه‌ی فرقی برون از زمره‌ی رمزی اگر از یکدگر فرقی کنی اسم و مسما را چه دانی زیر و بالای زمین و آسمان چون تو ندیدیستی تو در خود زیر و بالا را الا ای مغربی عنقای مغرب را اگر گویی برون از مشرق و مغرب بیاید جست عنقا را.

[۵۰] وی متولد سال ۴۵ و متوفای ۹۶ است و در سال ۸۰ پس از هلاکت پدرش عبدالملک به خلافت رسید و مدت خلافت وی شانزده سال بود.

[۵۱] ارشاد، ص ۲۴۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۴۵۲۳۳۳۳(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

